

از دمکراسی دروغین به ایرانخواهی قلب رامین کامران

این مطلب مدتی در ذهنم قل میخورد و مترصد فرصتی برای بیانش بودم. یک بار هم در سخن روز اشاره ای بدان کردم که متأسفانه وافی به مقصود نبود.



نشانه ها و اشاره هایی این طرف و آن طرف میدیدم و یکی از دوستان هم که در ایران مسئله را از نزدیک تعقیب میکند، به اصرار توجه من را به موضوع جلب کرده بود و اصرار داشت که باید بدان بپردازم. ولی نه آن دانه چینی ذهن و نه این تأکید، برای نوشتن کافی نبود. باید جمع اطلاعاتی که در عین خویشاوندی، پراکنده بود یا به عبارت دقیقتر، در مجموعه ای واحد تحلیل نرفته بود، گرد هم میامد و منتظم میشد. مثل تصاویری که در بخش سرگرمی های مجلات هفتگی چاپ میکردند، اشکال در هم و بر همی که قرار بود در میان آنها مثلاً تصویر زرافه را پیدا کنید. بالاخره در مجموعه ای هم که من پیش چشم داشتم، عکس زرافه پیدا شد. مقالۀ حاضر توصیف این این جانور است، با ارجاع به تصویر برادرش که برای همه آشناست. نخندید، توجه به جمهوری اسلامی هیچگاه خیلی از ذوق جانورشناسی خالی نبوده است...

مشکل اصلی نظام اسلامی، از روز اول جلب حمایت مردم بود. نه اینکه همیشه از این بابت دست خالی بوده. در ابتدا طرفداران پرشمار داشت، ولی نه در حد آن رفراندم کذایی که برای مخالفت بیش از نیم درصد جا نگذاشته بود. چیزی که محرز است، روز به روز از شمار کسانی که به هر نوعی با آن همراهی نشان میدادند، کم شد تا رسیدیم به اینجایی که هستیم و واقعاً به سختی میتوان صحبت از محبوبیت نظام در بین ملت کرد. باید راهی برای جلب مردم به سوی حکومت اسلامی پیدا میشد، ولی با در نظر گرفتن ماهیت حکومت که بر هیچکس پوشیده نبود. چنین کاری ممکن نبود، پس باید این ماهیت استتار میشد. باید مردم با فریب خوردن در باب آنچه که طالبش بودند و در جمهوری اسلامی از دسترشان به دور بود، به راه طرفداری غیرمستقیم

از نظام کشیده میشدند.

اول کسانی که راه استتار را پیدا کردند، اصلاح طلبان بودند که از هیچ بابت با دیگر اسلامگرایان تفاوتی نداشتند، جز اینکه آمادۀ همکاری با غرب بودند و شاهدیم که از این همراهی، تا به امروز روز، بیشترین بهره را برده اند. توصیف شگرد آنان، حاجت به طول و تفصیل ندارد، چون بعد از گذشت بیش از بیست سال از رأی آوردن خاتمی، برای همه روشن شده. حتی اگر همه، شدت موج تبلیغاتی را که با سؤاستفاده از استیصال مردم و بر اساس یک مشت مضامین اخذ شده از چند ترجمه در بارۀ لیبرالیسم و مقالاتی در حد کلک و آدینه، بالا گرفت، به یاد نداشته باشند. اینها مردم را با وعدۀ آزادی و دموکراسی فریفتند و بسیار هم موفق عمل کردند. از انحصار بیانی که خاص خودی ها بود، سود بردند و گفتاری مبهم در میان نهادند که مردم را در بارۀ اصلاح پذیری نظام و در حقیقت ماهیت آن، فریفت.

محور گفتار آنان دو مضمون «جامعۀ مدنی» و «حکومت قانون» بود. مردمی که دنبالش رفتند، توجه نکردند که جامعۀ مدنی پدیده ای نیست که قرار باشد کسی تأسیس کند، همان چیزی است که معمولاً به آن جامعه میگویند و ذکر صفت مدنی، فقط موقعیتش را در برابر دولت تعریف میکند. دومی هم که حکومت قانون باشد، از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی برقرار بود، به عنوان حکومت قانون شرع. خلاصه اینکه داستان تحصیل همان حاصلی بود که میخواستند از دستش بگریزند. متأسفانه انتقاد درستی از اینها نشد. البته در نهایت پنبۀ دموکراسی اسلامی زده شد، ولی به کندی بسیار. نگاه معیوب تاریخی و انقلاب مدارشان هم که اصلاً مورد توجه قرار نگرفت.

ولی فقط مردم ایران قربانی این ترفند نبودند، رقبای اصولگرا نیز که پیشی گرفتن حریفان را میدیدند، به ناچار خون دل میخوردند و دم برنمیآوردند. بیرون راندن دگرنانشان از حوزۀ رأی گیری، کار آسانی بود و با شراکت همین اصلاح طلبان انجام گرفته بود، ولی بیرون راندن گروه اخیر از حوزۀ قدرت ممکن نبود. بخصوص که به نظام خدمت میکردند، نه فقط با به میدان آوردن مردم و منحرف ساختنشان از رفتن به راه تغییر رژیم، بل با عرضۀ چهرۀ دنیاپسند به مخاطبان خارجی رژیم و در صدر آنها دول غربی. این یکی هنوز هم ادامه دارد.

تا اصلاح طلبی به اغماً نیافتاده بود، اصولگرایان نتوانستند به خود بیایند و به نوبۀ خویش راهی برای فریفتن مردم پیدا کنند. ولی یکی دو سالی است که راهشان را پیدا کرده اند و به طور منظم به

تبلیغات مشغولند. تبلیغاتی که محورش ایرانگرایی است و اگر حریفان‌شان از عشق مردم به آزادی سواستفاده میکردند اینها عرق ایرانخواهی ملت را موضوع بهره برداری قرار داده اند. زرافا ما اینجاست.

توضیح مطلب را باید بسیار دورتر از موضوع اصلی شروع کنم تا پرسپکتیو درست روشن بشود.

تاریخ ایران تداوم سیاسی نداشته است. برش آن به قبل و بعد از اسلام، مهمترین نقطه گسست است. البته در این باب، بیشتر راجع به مذهب حرف زده میشود، به دلیل بارز تغییر مذهب غالب ایرانیان، ولی درد اصلی از دست دادن عظمت سیاسی است و سقوط دولت ایران. اگر شاهد اینهمه تأکید بر نقش فرهنگ در تاریخ ایران هستیم و حتی برخی تا بدانجا پیش میروند که ایران را - به نادرست - قبل از هر چیز مجموعه ای فرهنگی می‌شمارند، به دلیل همین اصرار بر یافتن تداوم است. طبعاً زبان فارسی که به هر صورت در امتداد پارسی باستان و میانه قرار دارد، در کانون این گفتار قرار میگیرد، زیرا تغییر مذهب، میدانی به جستجوی تداوم فرهنگی نمیدهد. اما در هر حال، سخن اصلی مربوط است به سیاست، فاجعه بزرگ، سقوط امپراتوری ایران است و تداوم فرهنگی بئس‌البدل تداوم سیاسی است. یکی از محورهای ثابت گفتارهای تاریخی که در جستجوی تداوم است، این رفت و آمد بین سیاست و فرهنگ است.

این وضعیت باعث شده تا برنامه های سیاسی فاشیستی که وجه اشتراک و پایه شان، احیای گذشته ای آرمانی است، در برابر انتخابی دوگانه قرار بگیرند: یا زبان و ایران باستان، یا مذهب و ایران بعد از اسلام. اینرا هم یادآوری کنم که در ایران، ارجاع به اسلام یعنی ارجاع به تشیع، نه چیز دیگر. به هر صورت، فاشیسم مطلق گراست و در پی حذف هر آن چیزی است که گفتارش را مخدوش میکند. فاشیسم باستانگرا، تمایل به حذف اسلام و احیای عظمت باستان دارد؛ فاشیسم اسلامگرا هم در مقابل هر ارجاعی به ایران باستان را مردود میداند و اسلام را ضامن اصالت می‌شمرد. خط برش، سقوط امپراتوری ساسانی است.

فاشیسم ایرانگرا، هیچگاه از نظر سیاسی نقش جدی بازی نکرده است، ولی برادر کوچکش، چهل سال است که در کشور ما مستقر گشته است. پای این یکی، بر مطلق کردن ارزش مذهب اسلام است. پس چگونه میتواند محض جلب مردمی که دلبستگی شان به ایران با هیچ دلبستگی

دیگر قابل مقایسه نیست، از مضمون ایرانگرایی استفاده نماید؟ چطور میتواند تداوم را، تداوم سیاسی را که اصل است، برقرار سازد؟

داستان جالب است و پیچیده تر از مورد لیبرالیسم قلابی اصلاح طلبان. اینجا در وهله اول و چنانکه طبیعت رژیم اقتضاً میکرد، وجه مذهبی مورد توجه قرار گرفته و سپس وجه سیاسی به آن علاوه گشته. مخلوط جالبیست و مراجعش، مانند مقالات و ترجمه های روز، دم دستی نبوده تا منبع الهام هر روزنامه نگاری قرار بگیرد. بافت گفتار هم قدری پیچیده تر از سر هم کردن مضامین ابتدایی و سپس تفسیر به اقتضای روز آنهاست. به هر صورت میارزد که از نزدیک به آن نگاهی بکنیم.

در اینجا، چنانکه از پیروان حکومت امروز ایران انتظار می رود، تشیع حلقه واسطه شده. ولی با یآوری گرفتن از گفتاری که مطلقاً خارج از حوزه های روحانی تدوین گشته است. گفتاری که حق تألیفش به هانری کربن میرسد. او بود که با تحقیقات وسیعی که در باب متافیزیسینهای ایرانی و در صدر آنها سهروردی انجام داد، باب این خط فکری را که تشیع عوامل بسیاری را از زرتشتیگری به وام گرفته و آنها را در جام اسلامی عرضه نموده، گشود. کار های او به واسطه شاگردان ایرانیش که نصر و شایگان شاخصترین آنها بودند و در کنارشان اسم فردید را هم میتوان آورد و از صف دومشان حداد عادل را نیز نام برد، در بین اهل فلسفه ایران شناخته شده است. اهمیتی که وی برای تفکر متافیزیک در ایران قائل بود و در قالب آثار متعدّدش به دنیا نشان داد، برای ایرانیان بسیار مغتنم بود. ولی از این گذشته، یکی از جذابیت های اصلی پژوهش های وی، بارز کردن وجهی از تداوم فرهنگی در تاریخ ایران بود که ناشناخته بود و اگر هم کسی به آن اشاره ای نموده بود، اینبار به طرزی بارز و چشمگیر به همه عرضه میگشت. این بخش از جاذبه گفتار او، برای غیر ایرانیان چندان مهم و حتی شاید مرئی نبود، ولی در ایران مهم شمرده میشد.

این ستون فرهنگی اصلی گفتاری است که اصولگرایان ساخته و پرداخته اند و به تبلیغش مشغولند. ولی کار به این ختم نمیشود. هدف اصلی کار سیاسی است. احیای امپراتوری اسلام، هیچگاه در ایران شیعه مد نظر نبوده و از یکی دو نظریه پرداز نظیر شیخ جمال و نمونه های مسخره ای نظیر فدائیان اسلام که بگذریم، اگر هم صحبتی از اتحاد اسلام بوده که بوده، از برقراری امپراتوری اسلام نبوده است. وقتی سیاست مد نظر باشد، صحبت جز از احیای شاهنشاهی ایران نمیتواند باشد. در اینجا، به طرزی دور از انتظار، میراث فاشیستهای ایرانگرا که دوران پیدایش و رشد آنها به سالهای بیست

شمسی بازمیگردد، ولی پس از آن هم حیاتی حاشیه ای و پراکنده داشته، مورد استفاده قرار گرفته است؛ با تکیه بر احیای قدرت منطقه ای کشور به دست جمهوری اسلامی و قرار دادن ایران امروز در امتداد ایران باستان که برای ایرانیان مرجع عظمت سیاسی است. احیای عظمت سیاسی که پادشاهان پهلوی مدعیش بودند و از عهده برنمیامدند، در اینجا دوباره نو شده، البته با پشتوانه ای جدی.

این گفتار اصولگرایان که سپاه پاسداران در ترتیب و ترویجش نقش عمده بازی میکند و اصلاً شاید در دل خود این نهاد پخته شده، گذشته از پیچیدگی نسبی در مقایسه با خزعبلات اسلام دمکراتیک اصلاح طلبان، این امتیاز عملی را بر حریف خویش دارد که اصلاً صحبتی از دمکراسی و این قبیل مسائل که در نظام فعلی قابل تحقق نیست، در میان نمیآورد و حتی برعکس، پس زدن و خوار شمردن دمکراسی و نمایندگان تاریخی طرز فکر لیبرال و در صدر آنها، مصدق را در دستور کار دارد که از شاخصهای هویتی مهم اسلامگرایان است. یعنی با ماهیت نظام فعلی که فاشیستی است، هماهنگی کامل دارد. مهمتر از این نکته، آنچه که وعده میدهد، واهی نیست. افزایش قدرت منطقه ای ایران، با وجود مقاومتهایی که ایجاد کرده و در هنگام رشد قدرت هر واحد سیاسی رخ مینماید، امریست واقعی، نه خیالی.

توجه داشته باشیم که این توسعه، اصولاً نه به نام ایران بزرگ انجام میگردد و نه به نام تشیع. حکومت فعلی نمیتواند ایران باستان را رسماً مرجع تاریخی خود بخواند. مخالفانش از تشکیل هلال شیعی سخن میگویند، ولی سخنان نادرست است، چون ماهیت این توسعه سیاسی است، نه مذهبی و حرکتش متوجه است به مبارزه با امپریالیسم آمریکا و با اسرائیل. حاصل روشن و بارز کار - در عمل - گسترش نفوذ کشور ایران است، کشوری که در دست اسلامگرایان است. به هر صورت، توسعه تشیع نیست. در این میان نه بر شمار شیعیان افزوده شده، نه اهل سنت مجبور به پیروی از فقه شیعه گشته اند.

این یادآوری بی مورد نخواهد بود که سؤاستفاد فاشیسم مذهبی از ایران دوستی مردم، امر جدیدی نیست. از حرکت اول خمینی در سال چهل و دو که کاپیتولاسیون را هدف گرفت، تا انقلاب اسلامی که نفوذ آمریکا را به چالش کشید و تا جنگ ایران و عراق و تا دعوای اتمی و تا دعوای موشکی، همه جا اسلامگرایی بوده که از ناسیونالیسم ایرانی توان گرفته و بهره برده، نه بر عکس. حال رسیده ایم به رشد و نظم یافتن گفتاری که قرار است این بهره برداری را به طور سیستماتیک توجیه کند.

اشاره کردم که یکی از نقاط قوت این گفتار، طبعاً از دید حکومت، هماهنگیش با ماهیت نظام اسلامی است و اینکه بر خلاف یاوه های اصلاح طلبان، موجد هیچگونه تنش سیاسی نمیشود. ولی در اینجا سؤالی رخ مینماید: امکان اینکه گفتار مورد بحث، تبدیل به گفتار غالب نظام موجود بشود، چقدر است و اگر بشود چه پیامد هایی خواهد داشت؟ سؤال به طرحش میارزد چون درست است که شروع کار به ترتیب حساب شده و سازمانی انجام گرفته است، ولی هیچ معلوم نیست که کنترل تحولش هم بتواند با اختیار تمام صورت بپذیرد.

غالب شدن این گفتار جدید، در حکم تبدیل فاشیسم مذهبی امروز به نوعی فاشیسم ملی - مذهبی خواهد بود. این کار از وصله پینه ایدئولوژی فراتر میرود و تغییر بنیادی آنرا لازم میآورد و به دلیل اهمیت ایدئولوژی در رژیمهای توتالیتار، کمابیش در حکم تغییر رژیم یا لاقل تغییر هویت آن خواهد بود. چنین تحولی محتمل به نظر نمیآید، چون تمامی ساختار سازمانی رژیم، بر اساس برتری عملی اسلام بنا شده است و پرسنل خدمتگزارش بر گفتار اسلام مدار اختیار دارد، نه به تشیع کربنی و سخنانی که کمابیش باید پان ایرانیستی خواند. اینجا نهایتاً تفاوتی با مورد اصلاح طلبان در میان نیست. کار ممکن نیست.

تا آنجا که به ثمرات ناخواسته کار مربوط است، تصویری مبهم و به همان نسبت کلی را میتوان در نظر آورد. این گونه استفاده از مضامینی که اصلاً و اصولاً هیچ سنخیتی با گفتار رسمی و هویتی رژیم موجود ندارد، خواه ناخواه همان تأثیری را خواهد داشت که گفتار اصلاح طلبان - این بار هم بر خلاف خواستشان - داشت. یعنی رواج دادن مضامینی که مقبول مردم است، ولی با نظام اسلامی تضاد وجودی دارد. فرسایش گفتار رسمی حکومت اجتناب ناپذیر خواهد بود. مردمی که به هر صورت، دستشان از تولیدات فرهنگی اصیل کوتاه مانده، از ورای همین گفتار های دستکاری شده، با مضامینی که اصولاً طالبند ولی توان ندارند تا به تنهایی در قالب مناسب و منسجمشان بریزند، هر چه آشنا تر و خوگیرتر خواهند شد و باید امیدوار بود که بدین ترتیب، برای پذیرش صورت اصیل آنها که از منابع دیگر بدانها عرضه خواهد شد، هر چه آماده تر گردند.

این گفتار ها درست مثل دارو هایی عمل میکنند که تأثیر مثبتشان سریع است ولی عوارض نامطلوب و جانبی شان در دراز مدت ظاهر میگردد. کسی نمیتواند از آنها فقط درمان بگیرد و از عوارض احتراز کند. به هر صورت نظام اسلامی، مدتهاست که از بابت ایدئولوژی به

حالت نزع افتاده و ناچار است چیزهایی عرضه کند که موقعیتش را به هر قیمت تقویت نماید. از بابت کشورداری که کاری ممکن نیست، میماند گفتار درمانی هایی که شاهدهیم. به هر صورت، مرگش هم مقدر است و هم حق است. موانعی که قرار است مرگش را کند نماید، نشانه هایی هم هست بر راهی که به هر صورت میپیماید.

ولی تا به آنجا برسیم فرصت هست. باید توجه داشته باشیم که این گفتار نو نوار، امکانات قابل توجهی برای جلب مردم ایران و بسیجشان حول نوعی ایرانگرایی قلب دارد که میتواند مدت مدیدی باعث دردسر همه بشود - تازه در ابتدای کار قرار داریم. تحلیلی که مکانیسم کار را برای همگان روشن سازد و هشدار می دهد که بدون اتکا به تحلیل ارزش چندانی ندارد، لازم و حتی فوری است. یادآوری میکنم: کلاهبرداری قبلی، با تمام سادگی کار و آما توری و بی قابلیت بودن دست اندر کارانش، بیش از بیست سال وقت ما را هدر داد. این بار، اگر کار سر بگیرد، ممکن است رکورد قبلی را بشکند. نزد ایرانیان، جاذبِ ایرانگرایی با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست و قدرت آن، حتی برای کسانی که به وجود و اهمیتش آگاهند، همیشه قابل تصور هم نیست. ممکن است برخی از سر ناسیونالیسم، به گفتاری که از نظر گذرانندیم، روی خوش نشان بدهند و پیش خود بگویند قدرت داشتن، حتی اگر تابع خواست ما نیست، بهتر از آزادی داشتن است، یا لااقل واقعبینانه تر است - بخصوص اگر در معرض تهدید مدام هستیم. فراموش نکنیم که تهدید خارجی بزرگترین پشتیبان این ایرانگرایی قلب است. طی تاریخ بسیاری انتخابی مشابه کرده اند، ولی به تجربه میدانیم که عاقبت خوشی نداشته اند.

اگر کسی خیال میکند که توسعه قدرت می تواند با یک گفتار فاشیستی دورگه توجیه شود، گره از کار خودش و ملتش باز میکند، خود داند. ولی اگر کسی آگاه است که گره کار فقط با آزادی گشوده شدنی است، باید تکلیف خود را از حالا روشن کند. بعداً بهانه «نمیدانستیم» از کسی پذیرفته نخواهد بود.

رامین کامران

۲۸ آوریل ۲۰۲۰، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۹

برگرفته از سایت (iranliberal.com)

آرزو چیست؟

منوچهر صالحی لاهیجی

چندی پیش در گفتگوی تلفنی با دوست فرهیخته‌ام آقای دکتر جمشید امیرخیزی خواستیم بدانیم «آرزو» چیست؟ هر یک از ما کوشید تعریفی از «آرزو» عرضه کند و چون هر دو از آن‌چه گفتیم، خرسند نبودیم، به گفتگوی خود پایان دادیم تا در آینده به آن بپردازیم. در روزهای گذشته کوشیدم معنای این واژه را بیابم و آن‌چه می‌خوانید، فرآورده این



پژوهش است.

نخست در فرهنگ دهخدا واژه «آرزو» را جستم و بنا بر روایت ربنجانی «آرزو» باید معادل شهوت باشد. همچنین جبیش تفلیمی «آرزو» را اشتها، پنداشته است. در نوروژنامه خیام «آرزو» معادل قوّت جذب ملایم معنی شده است. حتی نقل قولی از تاریخ بیهقی عرضه شده است مبنی بر این که «اگر آرزو و خشم نیایستی، خدای عزوجل در تن مردم نیافریدی». به این ترتیب «آرزو» و «خشم» یا باید اضداد هم باشند و یا آن که باید هم‌دیگر را تکمیل کنند. بیهقی در ادامه نوشته است: «اگر آرزوی در دنیا نیافریدی، کس سوی غذا و ... سوی جفت ننگریستی». در اینجا «آرزو» بازتاب دهنده بخشی از طبیعت ضروری نهفته در انسان است که برای زنده ماندن باید غذای خویش را فراهم کند و برای آفرینش فرزند باید نیمه دیگر خویش را بیابد. در همه این معانی «آرزو» جزئی از سرشت انسانی است و انگیزه‌ای است برای زنده ماندن و خود را بازتولید کردن.

در فرهنگ برهان قاطع که در آن واژه‌های فارسی معنی شده‌اند، با شگفتی بسیار هر چه گشتم، واژه «آرزو» را نیافتم. همچنین در ویکی‌پدیای فارسی هیچ تعریفی از واژه «آرزو» نمی‌توان یافت.

اما در فرهنگ مُعین می‌توان برای واژه «آرزو» معادل‌های دیگری یافت که عبارتند از ۷ مقوله مربوط به حوزه‌های مختلف. در این فرهنگ واژه‌های خواهش، کام، مراد، چشم‌داشت، امید، توقع، انتظار، شوق،

اشتیاق، شهوت، هوی، معشوق، محبوب، دلبر، مطلوب، دلخواه، آرزو، حرص، شر، استبدادِ رأی، خودرأئی، خودسری، خواستگاری (زن) و خطبه می‌توانند معادل «آرزو» باشند. برخلاف فرهنگ دهخدا که برای هر معادلی از فرهنگ‌ها و کتاب‌های کهن سندی عرضه کرده است، در فرهنگ معین از یکسو در این زمینه چیزی نمی‌توان یافت و از سوی دیگر تعداد معادل‌ها بسیار زیاد و بسیار رنگارنگ هستند و به همین دلیل جوینده نمی‌تواند دریابد که معادل آرزو کدام یک از این انبوه است.

به‌خاطر این دشواری به سراغ فرهنگ دو زبانه فارسی-آلمانی بزرگ علوی رفتم. او در فرهنگ خود برای واژه فارسی «آرزو» ۴ معادل آلمانی عرضه کرده است که عبارتند از: آرزو [1]، میل یا اشتیاق [2]، امید [3] و اشتیاق یا میلی که دست نیافتنی است [4]. در فرهنگ‌های آلمانی برای واژه «آرزو» یا «Wunsch» معادل‌های میل، اشتیاق و امید را می‌توان یافت.

در ویکی‌پدیای آلمانی در تعریف واژه «آرزو» نوشته شده است آرزو می‌تواند گرایشی، میلی و اشتیاقی باشد برای دست یافتن به چیزی و یا برخورداری از استعدادی برای انجام کاری. همچنین کوشش و یا داشتن حداقل امیدی برای دگرگون‌سازی واقعیت نیز می‌تواند بازتاب دهنده «آرزو» باشد. دیگر آن که کوشش برای دست یافتن به یک هدف نیز «آرزویی» را برمی‌نمایاند. سرانجام آن که «آرزوی خوش‌بختی» و یا خواسته‌هایی با بار منفی همچون کسی را نفرین کردن و یا «آرزوی مرگ کسی» را نمودن نیز جلوه‌های مثبت و منفی «آرزو» هستند. [5] همچنین در جلد ۵۹ «فرهنگ بزرگ و جامع تمامی دانش‌ها و هنرها» [6] که توسط یوهان هاینریش تسدلر [7] در سال ۱۷۴۹ در شهر لایپزیک آلمان انتشار یافت، آرزوها می‌توانند «خوب و بد، خردگرایانه و یا نابخردانه، ممکن و یا ناممکن، عادلانه و یا ناعادلانه، واقعی و یا رویائی» باشند.

بنا بر ویکی‌پدیای انگلیسی آرزو و امید فقط با هم می‌توانند وجود داشته باشند. بر این پایه وهم و خیال می‌توانند آرزوها را به‌مثابه ابزار کارکرد در اختیار انسان قرار دهند. دیگر آن که در بسیاری از ترانه‌های عامیانه بسیاری از آرزوها نهفته‌اند و کسی که آن ترانه را سروده است و یا آن سروده را با آواز می‌خواند، امیدوار است آرزوهایش برآورده شوند. «آرزوها» در وهم و خیال همچون خواسته‌های فراطبیعی جلوه می‌کنند. همچنین در بیشتر قصه‌های عامیانه همیشه یک جن، غول، اژدها و یا موجودی افسانه‌ای است که می‌تواند یک یا چند آرزوی کسی را برآورده سازد که او را از بند چند صد و یا

هزار ساله رها ساخته است. در «هزار و یکشب» می‌توان مجموعه‌ای از چنین قصه‌ها را یافت که یکی از سرشناس‌ترین آن داستان زندگی «علاالدین و چراغ جادو» است که در آن آرزوها میان وهم و خیال و زندگی واقعی سرگردانند. [8] دیگر آن که آدم‌ها در بیشتر قصه‌ها آرزوی رهایی از تنگدستی و دستیابی به رفاه و ثروت و یا معشوق خود را دارند. همچنین در همه داستان‌های عامیانه همیشه آدم‌های خوب بر آدم‌ها و یا موجودهای بد پیروز می‌شوند تا بتوانند آرزوهای خود را واقعیت بخشند. [9]

امروزه آدم‌هایی که به حوزه‌های فرهنگی مختلف تعلق دارند، بر اساس تشریفات مختلفی می‌کوشند به آرزوهای خود تحقق بخشند. برخی با خواندن نماز و نیایش به درگاه خدا، برخی از مردم ایران با نوشتن نامه به «امام زمان» و انداختن آن در «چاه جمکران»، برخی دیگر با زیارت مقبره امامان و امام زاده‌ها از آن‌ها تحقق آرزوهایشان را می‌طلبند. برخی نیز در کنیسه، کلیسا، مسجد و یا معبد شمع روشن می‌کنند تا آرزوهایشان برآورده شوند.

اما اشکال دیگری از آرزو نیز وجود دارند که آن را زبَر آرزو [10] می‌نامند که مهم‌ترین وجه آن آرزوی آرزو داشتن است، یعنی کسی می‌تواند آرزو کند که آرزو داشته باشد. به این ترتیب بنا بر حافظ شیرازی با نوعی خلاف‌آمد عادت [11] یا پارادوکسی روبرو می‌شویم مبنی بر این که اگر قرار باشد آرزوی چنین کسی برآورده شود، باید آرزویش تحقق نیابد و به وارونه هرگاه آرزویش برآورده نشود، در آن صورت آرزویش برآورده خواهد شد.

فیلسوفان و آرزو

بسیاری از فیلسوفان بر این باورند که آرزو، اشتیاق و اراده با هم خویشاوندند، زیرا اشتیاق دست‌یافتن به چیزی نخستین گام در جهت زایش اراده در انسان است. به همین دلیل نیز برخی اراده را «آرزویی توانمند» پنداشته‌اند، زیرا انسان بدون آرزو نمی‌تواند به اراده‌ای برای تحقق چیزی و یا وضعیتی دست یابد، یعنی آرزویی را متحقق سازد. به عبارت دیگر، هدف از تحقق آرزوها تلاش برای از میان برداشتن کمبودهایی است که در زندگی فردی و اجتماعی وجود دارند. به این ترتیب هنگامی که اراده برای تحقق یک «آرزو» در خودآگاه انسان ایجاد گردد، «آرزو» از قاطعیت برخوردار می‌شود، یعنی می‌تواند از حوزه رویا به حوزه زندگی واقعی پا نهد. تفاوت میان «آرزو» و اراده در میزان قاطعیت آن دو نهفته است. به باور بسیاری

از فیلسوفان «آرزو» مرحله نخستین اراده را برمی‌نمایاند. در دوران گذار از «آرزو» به اراده به تدریج شکل و شمایل آنچه که باید تحقق یابد، در ذهن انسان شفاف‌تر می‌گردد. اما هنگامی که «آرزو» به اراده تبدیل شد، فرد می‌داند چه می‌خواهد و چگونه باید به آن هدف دست یابد. در بسیاری از موارد کسی آرزوی داشتن شئی و یا موقعیتی را دارد و هنگامی که به آن شئی و یا موقعیت دست یابد، «آرزو» به واقعیت بدل شده است. اما برخلاف «آرزو» که هستی‌اش پس از تحقق پایان می‌یابد، اراده‌ی دستیابی به یک هدف، حتی پس از آن که آن هدف تحقق یافت، از بین نمی‌رود و بلکه با انگیزه به‌ترسازي آنچه که بدان دست یافته‌ایم، به هستی خود ادامه می‌دهد. برای مثال آرزوی هر دانشجوئی دستیابی به تخصص و اشتغال است و پس از آن که شاغل شد، هدفش ارتقاء شغلی خواهد بود. به این ترتیب اراده در این حوزه مُدام خود را با شرایط نوین تطبیق می‌دهد. سرانجام آن که اراده بدون تأثیرپذیری از بیرون، دارای نیروی محرکه درونی خویش است. به عبارت دیگر، فرد می‌تواند برای خود آرزوهائی داشته باشد و همچنین برای افراد دیگر تندرستی، کامیابی، خوشبختی و ... را آرزو کند و حتی برای تحقق آرزوهای دیگران بکوشد.

در یونان باستان اپیکور یکی از فیلسوفانی بود که با واژه «آرزو» کلنجار رفت. [12] با آن که سرشت فلسفه اپیکور انکشاف اشکال تنظیم‌کننده نیازهای انسانی با هدف دستیابی به شهوت یا لذت حداکثر است، او در آثار خود از سه گونه آرزو سخن گفته است که عبارتند از «آرزوهای طبیعی و ضروری»، «آرزوهای طبیعی و غیرضروری» و «آرزوهای غیرطبیعی و غیرضروری». بنا بر باور او «آرزوهای طبیعی و ضروری» همچون آرزوی خوردن و نوشیدن و یا آرزوی داشتن پوشش برای مقابله با سرما و گرما و ... سبب زنده ماندن فرد می‌شوند، یعنی این رده از آرزوهای اساسی اراده زنده ماندن را در انسان می‌آفرینند، زیرا عدم تحقق آنها سبب مرگ و نابودی فرد می‌گردد. امروز حداقل رفاه‌ای را که سبب زنده ماندن فرد می‌شود، خط فقر می‌نامند. به این ترتیب هر آنچه پائین‌تر از این مرز قرار داشته باشد، به معنی عدم تحقق بخشی از «آرزوهای طبیعی و ضروری» انسانی است. به باور اپیکور «آرزوهای طبیعی و غیرضروری» آن دسته از آرزوها را در بر می‌گیرند که هر چند سبب افزایش لذت و آسایش فرد می‌شوند، اما انسان می‌تواند بدون تحقق آنها نیز به زندگی خود ادامه دهد. برای مثال از خانه کوچکی به خانه بزرگ‌تری کوچ کردن، هر چند سبب رفاه و آسایش بیشتر می‌گردد، اما چنین کاری ضروری نیست. به این ترتیب هر آنچه فراتر از مرز «آرزوهای طبیعی و ضروری» قرار داشته باشد را می‌توان به مثابه

«آرزوهای طبیعی و غیرضروری» رده‌بندی کرد. زندگی لاک‌چری [13] و لوکس نیز بازتاب دهنده «آرزوهای غیرطبیعی و غیرضروری» است که اقلیتی ناچیز از انسان‌ها از آن برخوردارند. به‌همین دلیل نیز اپیکور مخالف تحقق «آرزوهای غیرطبیعی و غیرضروری» بود، زیرا به باور او چنین آرزوهائی سبب رشد خودخواهی و برتری‌جویی در انسان می‌شوند، حال آن که بنا بر باور اپیکور انسان باید در زندگی فردی و اجتماعی خویش در راه اعتدال گام نهد، وگرنه «ثروتی که حد و مرز نداشته باشد، بینوائی بزرگی بیش نخواهد بود.» به این ترتیب «شهوتِ حداکثر» در آموزش اپیکور به معنی فرارفتن از مرزهای معقول «آرزوهای طبیعی و ضروری» نیست. مخالفت او با «آرزوهای غیرطبیعی و غیرضروری» و «ثروت‌اندوزی» بی حد و مرز بیانگر نگاه اعتدال‌گرایانه او به زندگی فردی و اجتماعی است.

چکیده آن که آرزوها به ما می‌گویند که در زندگی روزمره خود کمبود داریم، یعنی چیزی را که باید داشته باشیم، نداریم. بنابراین برآورده ساختن هر آرزویی سبب کاهش کمبودی در زندگی ما می‌شود. در عین حال آرزوهائی را که نمی‌توانیم برآورده سازیم، زیرا شرایط مادی برای تحقق آنها فراهم نیستند را آرزوهائی محال می‌نامیم که هنوز نمی‌توانند به واقعیت بدل گردند.

از فیلسوفان مدرن می‌توان از ویتگن‌اشتاین نام برد که در اثر «تحقیقات فلسفی» [14] خود واژه‌های آرزو و اراده را بررسی کرده و از «آرزو» به مثابه «پیشامدی ویژه» [15] همچون خاطره و یا «تشخیصی دوباره» [16] سخن گفته است. به باور او گویا «آرزو» خود می‌داند چگونه برآورده خواهد شد، یعنی به آرزو کننده راه رسیدن به خواسته‌اش را نشان می‌دهد. به این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید که هر «آرزویی» در پی پیش‌گویی آینده است، زیرا تحقق یک آرزو نه در همان لحظه که آن را آرزو کرده‌ایم، بلکه پس از آن می‌تواند تحقق یابد. در اندیشه ویتگن‌اشتاین «آرزو» پدیده‌ای ناراضی است، زیرا در انتظار پیدایش یا تحقق چیزی است. به باور او جمله «من هوس یک سیب را کرده‌ام»، به جای یک «آرزو» انتظاری را بازتاب می‌دهد. دیگر آن که در بسیاری از مواقع واژه «آرزو» آنچه را که آرزو شده است، در خود پنهان کرده است. همچنین رخدادی که «آرزویی» را به سکوت وامی‌دارد، در پی تحقق آن نیست. جمله‌ای چون «شاید که بیايد» هر چند که می‌تواند آرزویی را بازتاب دهد، اما به‌سختی می‌تواند آرزوی نهفته در آن را بیان کند. ویتگن‌اشتاین نیز همچون اپیکور میان «آرزو» و اراده توفیر می‌گذارد. برای حرکت بازوی خویش نیاز به هیچ

ابزار بیرونی نداریم و در این رابطه «آرزو» نقشی ندارد. اما برای آن که یک «آرزو» به خواستی بدل شود، باید به کارکردی چون گفتن و نوشتن بدل گردد. به باور ویتگنشتاین کسی که دست خود را بلند می‌کند، «آرزویی» را برآورده نمی‌کند، اما کشیدن یک دایره بدون هرگونه نقصی می‌تواند یک آرزو باشد.

همان‌گونه که گفتیم ویتگنشتاین آرزو و اراده را هر چند پدیده‌های مستقل از هم می‌پندارد، اما آن‌ها را در ارتباط با هم می‌بیند، زیرا اراده موتور تمامی کارکردهای انسانی است. به باور او «آرزو» به روندهای علیتی و تجربی تعلق دارد که سبب پیدایش کارکردهای انسانی می‌شوند. اما اراده بدون واسطه به کارکرد پیوسته است، یعنی بدون اراده برای انجام کاری، کارکرد انسانی نمی‌تواند آغاز و پایان داشته باشد. به عبارت دیگر اراده چشم‌انداز منطقی کارکرد انسانی را برمی‌نمایاند. ویتگنشتاین همچنین در یادداشتهای روزانه خود در جایی نوشته است که در هر اراده‌ای می‌توان هنجاری اخلاقی را یافت. چکیده آن که به باور ویتگنشتاین هر چند می‌توان آرزوها را علت و یا سبب کارکردهای انسان دانست، اما بدون پیوند آرزو با اراده که سبب کارکرد هدفمند انسان می‌شود، هیچ آرزویی تحقق نخواهد یافت.

به این ترتیب می‌بینیم که در بطن هر آرزویی باید امید دگرگون ساختن یک چیز و یا یک وضعیت واقعی نهفته باشد تا سبب تلاش انسان برای تحقق آن خواسته شود. به عبارت دیگر آرزو و امید نمی‌توانند جدا از هم باشند. در درون هر آرزویی امیدی نهفته است و در فلسفه ارنست بلوخ [17] امید «اتوپی واقعی» است. او در اثر خود «اصل امید» [18] همه‌ی آنچه با امید در رابطه قرار دارد، را مورد بررسی قرار داده است. بلوخ بر این پندار است که پیش‌شرط پیدایش «امید» وجود انسان اندیشمند است. به باور او و برخلاف نظر مارکس، خودآگاهی انسان فقط فرآورده هستی اجتماعی نیست و بلکه «افزونه» تر [19] از آن است. این «افزونگی» خود را در اتوپی‌های اجتماعی، اقتصادی و دینی و همچنین در هنرهای تجسمی، موزیک و «رویاهای روزمره» [20] برمی‌نمایاند. او که پیرو اندیشه‌های مارکس بود، می‌پنداشت این «افزونه» می‌تواند به ابزاری برای تحقق سوسیالیسم و کمونیسم بدل گردد.

بلوخ نخستین کسی است که «امید» را به اصلی فلسفی بدل ساخت. به باور او نبردهای اجتماعی سبب پیدایش «امید» می‌شوند، زیرا بدون آن نمی‌توان به نبردهائی پرداخت که در بسیاری از موارد شانس پیروزی

در آن بسیار اندک و حتی ناممکن است.

آرزو در روانکاوی فروید

بنا بر نظریه زیگموند فروید روان آدمی به مثابه یک دستگاه از سه بخش تشکیل شده است که عبارتند از بخشهای پیشآگاه [21]، ناخودآگاه و خودآگاه. مضامین موجود در بخش پیشآگاه فقط هنگامی میتوانند به بخش ناخودآگاه روان انتقال یابند که بتوانند از سانسور [22] بگذرند. به باور او مضامین انباشته شده در بخش پیشآگاه روان برای عبور از این سد باید خود را در هیبت دیگری نمودار سازند تا دریچه‌های بخش ناخودآگاه روان برای عبورشان گشوده شود. همچنین برای آن که مضامین موجود در بخش ناخودآگاه بتوانند به بخش خودآگاه روان منتقل شوند، باید بار دیگر از سانسورهای دیگری بگذرند، اما این بار مجبور به دگرگون ساختن شکل و شمایل خود نیستند.

فروید در کتاب «تعبیر خواب» [23] خود آرزوها را به دو گروه خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم کرده است. به باور او آرزوهایی که در بخش ناخودآگاه روان آدمی پنهانند، یکی از علت‌های پیدایش رویا در هنگام خواب هستند. فروید بر اساس دستاوردهای پژوهشی خود پنداشت آرزوی ناخودآگاه یگانه نیروی محرکه‌ای است که میتواند سبب پیدایش رویا گردد. به همین دلیل آدمی که خواب می‌بیند، خواهان تحقق آرزوهای نهفته خود است و چون روان آدمی میل به برآورده شدن آرزوهای خود دارد، رویا یا خواب میتواند به «نگهبان خواب» بدل شود. او سرانجام با تکیه بر همین تئری‌های خود توانست ساختار «او-من و من-برتر» را طراحی کند و «من-برتر» را «من ایده‌آل» بداند. [24] این نظریه از سوی بسیاری از روانکاوان پذیرفته شد، زیرا با تکیه بر آن میشود اختلال‌هایی را توضیح داد که در حوزه تحقق آرزوها پیدا میشوند. پذیرش آرزوهای ناخودآگاه سبب شد تا فروید بتواند رویاها را تعبیر کند. او بر این باور بود که خاطره‌های روزانه بر پیشآگاهی تأثیر مینهد. امروز با تکیه بر همین دستاوردها در روانشناسی اجتماعی از «درگیری‌های ناخودآگاه» و یا «درگیری‌های درونی» سخن گفته میشود. چکیده آن که بنا بر باور فروید رویاها آرزوهای تحقق نیافته پنهان هستند و ماهیت درونی آرزوها را برمی‌نمایانند. همچنین در رویاها آرزوهای رانده شده و تابو گشته خود را در هیبت سمبل‌ها در خودآگاه انسان نمایان می‌سازند که در آغاز خودآگاه می‌کوشد آنها را به عقب راند، زیرا بسیاری از این گونه آرزوها با هنجارهای اخلاق اجتماعی در تضاد

قرار دارند و از سوی توده مردم پذیرفته نمی‌شوند.

آرزو، امید و مبارزه اجتماعی

آرزوها را می‌توان به سه بخش دست یافتنی، قابل تحقق اما بنا به احتمال شاید دست‌نیافتنی و تحقق‌ناپذیر تقسیم کرد. آرزوها و امیدها فقط فردی نیستند و بلکه یک گروه، یک طبقه و یا یک ملت نیز می‌تواند دارای آرزوهای تحقق‌نیافته و امید تحقق یافتن آن‌ها را داشته باشد. برای نمونه هواداران یک تیم فوتبال آرزوی پیروزی تیم خود در هر مسابقه‌ای را دارند. طبقه‌ای هم‌چون کارگران آرزوی رهایی از چنگال استثمار را دارد و اکثریت چشم‌گیر ملت ایران در دوران پیشاانقلاب ۱۳۵۷ آرزوی نابودی رژیم شاه و امید تحقق ایرانی آزاد و مستقل را داشت.

آرزوهایی می‌توانند تحقق‌یابند که اشیاء، آدم‌ها و روندهایی را در بر گیرند که وجود واقعی دارند. برای نمونه کسی آرزوی داشتن یک دوچرخه را می‌تواند داشته باشد و در بازار صدها مدل دوچرخه برای فروش موجودند. بنابراین هرگاه شرایط دیگر فراهم گردند، یعنی داشتن پول کافی، می‌توان به چنین آرزویی دست یافت. آرزوی بُردن در لاتاری هر چند بنا بر محاسبات احتمالی حتمی است، اما شاید در زندگی واقعی فرد رخ ندهد، زیرا تحقق چنین احتمالی می‌تواند همین هفته و یا هزاران هفته دیرتر تحقق یابد که در این حالت حتی یک زندگی ۱۰۰ ساله نیز نمی‌تواند برای تحقق آن کافی باشد. آرزوهایی نیز وجود دارند که هنوز در واقعیت تحقق نیافته‌اند و بنابراین نمی‌توانند در زمان کنونی تحقق‌یابند، هم‌چون آرزوی سفر به کُره مریخ.

دیگر آن که آرزوهای فروشندگان و خریداران در برابر هم قرار دارند. از یکسو هر دو گروه می‌کوشند آرزوهای خود را با فروش و یا خرید یک شئی و یا خدمتی که به کالا بدل شده است، برآورده سازند. از سوی دیگر خریدار در پی برآورده ساختن نیاز مصرفی خویش و فروشنده در پی دست یافتن به سود است. به این ترتیب در این رابطه متقابل هر دو طرف می‌توانند آرزوهای خود را متحقق سازند. دیگر آن که در جامعه مصرفی سرمایه‌داری تقریباً بیشتر آرزوهای انسانی به حوزه نیازهای مصرفی محدود شده است. امروز آرزوهایی چون هدیه تولد و عیدی گرفتن، پیدا کردن یک شغل خوب و پر درآمد، داشتن همسر و کودکانی خوب و ... مسیر زندگی انسان‌هایی را که در محدوده مناسبات جهانی شده سرمایه‌داری می‌زیند، تعیین می‌کنند.

به این ترتیب آشکار می‌شود که در بطن هر آرزویی دگرگونی وضعیت موجود نهفته است. آرزو برای آن که بتواند متحقق شود، باید به اراده بدل گردد تا بتواند اراده فردی، گروهی و ملی را به وجود آورد. بدون چنین امید و اراده‌ای نمی‌توان ایرانی آزاد و مستقل را متحقق ساخت. بدلیل نیست که دکتر مصدق در یکی از پیام‌های خود نوشته است «چه زنده باشم و چه نباشم، امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد... زنان و مردان بیدار این کشور مبارزه ملی را آنقدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسند... اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته‌ای بر گردن ما بگذارند، ما را به مسیری که می‌خواهند بکشند، مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد و مسلم است که ملت ایران با آن سوابق درخشان تاریخی و خدماتی که به فرهنگ و تمدن جهان کرده است، هرگز زیر بار این ننگ نمی‌رود.» [25]

با این حال همه آرزوهای فردی، گروهی، ملی و حتی جهانی همیشه نمی‌توانند در کوتاه و میان‌مدت تحقق یابند که یک نمونه‌ی آن ساختار دولت در ایران است. مردم ایران طی ۱۵۰ سال گذشته کوشیده‌اند دولتی قانون‌مدار و متکی بر رأی و اراده مردم را متحقق سازند، اما پس از هر تلاشی دولت اقتدارگرا و استبدادی دیگری از بطن جنبش‌ها و انقلاب‌های سیاسی ایران سر برافراشته است. قانون دگرگونی‌های طبیعی به ما می‌آموزد که با فراهم آمدن پیش‌شرط‌های لازم و ضروری سرانجام مردم ایران خواهند توانست آرزوی آرمانی خود را متحقق سازند و چنین باد.

آوریل ۲۰۲۰

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت‌ها :

Der Wunsch [1]

Die Begierde [2]

Die Hoffnung [3]

Die Sehnsucht [4]

<https://de.wikipedia.org/wiki/Wunsch> [5]

Grosses vollständiges Universal-Lexicon aller [6]
Wissenschaften und Künste

Johan Heinrich Zedler [7]

<https://en.wikipedia.org/wiki/Wish> [8]

Fiction [9]

Metawunsch [10]

[11] در خلاف آمد عادت بطلب کام که من/ کسب جمعیت از آن زلف
پریشان کردم

<http://www.wunschkreuz.com/seite/253978/der-wunsch.html> [12]

Lucky cherry [13]

Wittgenstein, Ludwig: „Philosophischen Untersuchungen“ , [14]
Suhrkamp, 2001

https://www.getabstract.com/de/zusammenfassung/philosophische-untersuchungen/6935?gclid=EAIaIQobChMIh-z_50GI6QIVAdd3Ch328AlIEAAYASAAEgI_ZvD_BwE

Charakteristisches Erlebnis [15]

Wiedererkennen [16]

Ernst Bloch [17]

“Bloch, Ernst: „Das Prinzip Hoffnung [18]

Überschuss [19]

Tagträume [20]

Das Vorbewusste [21]

Zensur [22]

Freud, Sigmund: „Die Traumdeutung“, Fischer-Bücherei, [23]

Freud, Sigmund: „Das Ich und das Es“, Fischer Verlag, [24]
Frankfurt am Main, 1975, Seite 44

[25]

<https://virgool.io/@farzandezamiin/%DA%AF%D8%B2%DB%8C%D8%AF%D9%87-%D8%A7%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%B3%D8%AE%D9%86%D8%A7%D9%86-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DB%8C-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D9%85%D8%B5%D8%AF%D9%82-qs46z4mhy6dw>

پرواز شماره ۷۵۲؛ چهار ماه بدون اجرای عدالت سپری شد



بنای یادبود جان باختگان هواپیمای اوکراینی نمادی
برای عدالتخواهی آنها خواهد بود

پانته آ بهرامی

پنج شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۹ برابر با ۷ مه ۲۰۲۰

هجدهم دی‌ماه ۱۳۹۸ دو موشک پدافند هوایی سپاه پرواز شماره ۷۵۲ هواپیمایی بین‌المللی اوکراینی را بر فراز تهران هدف گرفت و همه ۱۷۶ مسافر و خدمه آن جان باختند- AFP / Geoff Robins

در هجدهم دی ماه گذشته پدافند هوایی سپاه پاسداران با اعلام نکردن منطقه پرواز ممنوع در شرایط جنگی (حمله موشکی به پایگاه نظامی نیروهای آمریکایی در عراق)، هواپیمای مسافربری اوکراینی را مورد هدف قرارداد و منجر به کشته شدن ۱۷۶ مسافر و خدمه آن شد. با گذشت چهار ماه از آن واقعه دلخراش، با تحویل ندادن جعبه سیاه، تلاش مخفیانه برای امضای یک یادداشت تفاهم با اوکراین، مخالفت با تشکیل گروه بین‌المللی تحقیق، و شهید خواندن قربانیان، حکومت تلاش دارد، تا گرد فراموشی بر این فاجعه بپاشد. ازسوی دیگر، خانواده‌های قربانیان و کسانی که نمی‌خواهند به ضرورت دادخواهی و عدالت‌جویی بی‌تفاوت باشند، می‌کوشند تا با احداث بنای یادبود، نوشتن، تولید موسیقی و فیلم، جلو این فراموشی را بگیرند. جمهوری اسلامی ایران یک بار دیگر با قربانی کردن کسانی که می‌خواستند تنها زندگی کنند، درس بخوانند و به سیاست کاری نداشته باشند، تعداد مخالفان خود را افزایش داد.

بنای یادبود؛ نه برای سوگواری برای دادخواهی

قرار است در کانادا یک بنا برای یادبود ۱۷۶ جانبخته هواپیمای اوکراینی ساخته شود. در این بنا در مجموع سه نشانه اصلی وجود خواهد داشت: ۱۷۶ روزنه نور، ۱۷۶ درخت چنار، و ۱۷۶ صندلی. کامران دیبا، معمار فرهنگسرای ایران و موزه هنرهای معاصر ایران، قرار است سرپرستی گروهی از هنرمندان، از جمله باربد گلشیری و مورشین الهیاری، را برای برپایی این بنای یادبود بر عهده گیرد.

باربد گلشیری، یکی از هنرمندان این مجموعه، بنا را این‌گونه توصیف می‌کند: «بنای عظیمی با یک باغ دورش و دیواری که دارای ۱۷۶ روزن مربع و ۱۷۶ درخت چنار است که چهار فصل ندارد.» آن بنا با یک سطح

شیب‌دار، به یک خاطره‌خانه می‌رسد که داخل آن را باربد گلشیری و مورشین الهیاری کار می‌کنند. کلیه مواد اولیه‌ای نیز که مردم در تارنماها فرستاده‌اند، از طرح، نقاشی، عکس تا موسیقی، صدا، پیام صوتی، ویدیو و غیره، در آن یافت خواهد شد. در داخل این خاطره‌خانه ۱۷۶ صندوق وجود دارد و هر یک دارای ۲۷ خشت است که روی برخی، کدهایی هست که وقتی مردم دوربین‌های گوشی‌های موبایل خود را روی آن خشت‌ها بگیرند، اشیایی را مانند لنگه کفش قرمز، نقاشی‌هایی که بچه‌ها کشیده‌اند، می‌بینند. در واقع عواملی که در خاطره جمعی مانده‌اند یا به تارنماها فرستاده شده‌اند، در پای آن خشت‌ها به صورت مجازی دیده خواهد شد.

کامران دیبا در مورد شرط پیوستن خود به آن پروژه گفته است: «شرط من این بود که ما جنبه‌های سیاسی را نمی‌خواهیم در این پروژه وارد کنیم در کارما علایم سیاسی یا محکومیت یا قضاوت یا طرفداری نیست. ما خیلی متاسفیم و نوعی نمایندگی این واقعه را داریم.»

این بنای یادبود بخشی از سوگواری است و یادبود و با عدالت رابطه مستقیمی دارد.

مجموعه این بنا نوعی خاطره‌خوانی نیز هست و مانند یک گورستان فراموش شده عمل نمی‌کند. شادی، پویایی و دادخواهی انسان‌هایی که عاشق زندگی بودند و رفتند، در قلب تپنده باغ جاری و ساری خواهد بود.

پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران به اوکراین

جمهوری اسلامی ایران تلاش دارد با یک یادداشت تفاهم مستقل با اوکراین، از زیر تعهدات و مسئولیت خود در قبال قربانیان شانه خالی کند و از هزینه و پیامدهای آن بپرهیزد. هنوز هیچ گروه مستقلی برای تحقیق مستقل در مورد این سانحه تشکیل نشده است. ایران فقط خود را مسئول تحقیقات در این مورد می‌داند و از تحقیقات بین‌المللی تا به حال جلوگیری کرده است. آندره گوک، کارشناس حقوق هوانوردی بین‌المللی، در مورد محتوای یادداشت پیشنهادی دولت جمهوری اسلامی ایران در گفت‌وگو با رادیو فردا به این موارد اشاره کرده است: نخست، اوکراین نباید قبل از تحقیقات مستقل، خطای انسانی را عامل سانحه بنامد. دوم، پرداخت غرامت به خانواده‌ها موضوع مذاکرات آتی جداگانه است و جبران خسارت مالی هواپیما به پایان تحقیقات فنی محول می‌شود. سوم، اوکراین هیچ

وظیفه‌ای برای ارائه اسناد فنی به ویژه اسناد خطوط هواپیمایی مائو که یک شرکت خصوصی است، به ایران ندارد. مطابق این یادداشت، ایران هیچ تعهدی برای ارائه اسناد خود به اکراین را نمی‌پذیرد. چهارم، واگذار کردن جعبه سیاه به کارشناسان بین‌المللی.

اکنون با تعلل برای ارسال جعبه سیاه، ثابت شده است که ایران نه تمایلی به بازخوانی و نه توانایی بررسی جعبه سیاه را دارد. در این پیش‌نویس یادداشت تفاهم، حتی این نکته که پرداخت غرامت بر عهده کیست و چه زمانی باید به آن عمل شود روشن نشده. به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران با وقت‌کشی، می‌خواهد از مسئولیت شانه خالی کرده تا علت واقعی سانحه در پرده‌ای از ابهام بماند و شامل فراموشی در مرور زمان شود.

شهید خواندن جان‌باختگان پرواز اکراینی، چرا؟

دوباره زمزمه «شهید» خواندن جان‌باختگان پرواز اوکراینی در رسانه‌های داخل ایران به گوش می‌رسد. برطبق قوانین جمهوری اسلامی ایران، تعریف شهادت این است: «افرادی که در حین درگیری بین نیروهای مسلح و دشمن با گروه‌های معارض کشته می‌شوند، در حکم شهید هستند.» به فاصله سه روز پس از انتشار اطلاعیه ستاد کل نیروهای مسلح، بنیاد شهید از عنوان «شهید» برای جان‌باختگان سانحه هواپیمای اوکراینی استفاده کرد. مسئولان بنیاد شهید بسیار سختگیر هستند و اکنون هزاران پرونده مربوط به رزمندگان در مناطق عملیاتی وجود دارد که بنیاد حاضر به پذیرش «شهادت» آنها نشده است. با پذیرش عنوان «شهید» برای جان‌باختگان آن حادثه، این فرضیه تقویت می‌شود که ستاد کل نیروهای مسلح توانسته است مسئولان سختگیر بنیاد شهید را متقاعد کنند که سقوط هواپیما به دلایل دیگری که «دشمن» در شکل‌گیری آن نقش داشته است، ارتباط دارد. یکی از عللی که برخی از خانواده‌ها خواسته‌اند که از فرزندان‌شان بعنوان شهید یاد شود این است که جمهوری اسلامی ایران به این وسیله از مسئولیت خود برای نبستن فرودگاه‌های کشور در شرایط جنگی شانه خالی می‌کند و خطای خود را برای این حادثه دلخراش نمی‌پذیرد.

«انقلاب دسامبر» در سودان به کجا می رود؟



یک سال پس از خلع عمرالبشیر ژیلبر آشکار

لوموند دیپلماتیک، مه 2020

ژیلبر آشکار، استاد "مدرسه پژوهش های شرقی و آفریقائی" (SOAS)، دانشگاه لندن. نویسنده کتاب های متعدد از جمله "سمپتوم مرگ بار، انحراف شورش عرب"، انتشارات اکت سود، پاریس، 2017.

ترجمه بهروز عارفی

یک سال پس از سقوط عمر البشیر، رئیس جمهور پیشین سودان، پویائی انقلابی در کشور ضعیف تر نشده است. پیگیری نیروهای سیاسی که خواهان انتقال قدرت به غیرنظامیان هستند، موجب بروز تنش میان حکومت فدرال جدید از یک سو، و نظامیانی که قصد اعمال قدرت خودکامه را دارند، از طرف دیگر شده است. وضعیت دوران انتقالی نامعلوم است.

خارطوم شهری ست حاصل محوتدریجی تصویری و پدیدار شدن تصویری جدید:

با ترکیبی از آفریقائیان شمالی و آفریقائی های جنوب صحرا، آمیخته ای از سیاه پوستی و عربیت کم و بیش سیه چرده، شهرنشینی و روستائی مآبی در کنار هم، رفاه نسبی در کنار تنگدستی شدید، خلاصه سایه روشن های زیادی که با تغییر تدریجی بی پایان در یک منطقه بزرگ شهری با سه ناحیه شهری محو می گردد. این سه ناحیه - خارطوم، خارطوم شمالی یا بحری و ام دُورمان- آن قدر گسترده است، که تعداد ساختمان های حتی تا حدی بلند در آن بسیار کم است (1). ساختمان 18 طبقه هتل کورینتیا که لیبی معمر قذافی آن را ساخته، بسان برج ایفل پایتخت سودان است.

به غیر از این برج نمادین، ساختمان هایی که این منظره را تغییر می دهند، از یک سو بناهای میراث استعمار انگلیس و از سوی دیگر، ساختمان های اداری هستند که چینی ها، شرکای اسم و رسم دار رژیم عمرالبشیر در سال های اخیر ساخته اند. در بزرگ ترین بخش این بناها، ساختمان های کج سلیقه ای بنا شده اند که مقرر فرماندهی بخش های مختلف نیروهای مسلح سودان است که در منطقه بزرگ اطراف ساختمان فرماندهی عمومی قرار دارند. در مقابل این مجتمع بود که هر روز پس از 6 آوریل 2019، سالروز سرنگونی دیکتاتور پیشین جعفر نمیری در سال 1985، که به مدت شانزده سال قدرت را در دست داشت، جمعیت بزرگ معترض گرد می آمدند (2). روز بعد از اولین گردهم آئی، اعتصاب عمومی کشور را فلج کرد. چهار روز بعد، روز 11 آوریل، نوبت البشیر بود که پس از سی سال حکومت فاجعه بار، خلع شود.

درس های تجربه مصر

نقطه آغاز شورش مردمی در سودان، اعتراض به تصمیم دولت در روز 19 دسامبر 2018، جهت افزایش قیمت نان در چارچوب سیاست های نئولیبرالی برای پرکردن صندوق دولت از جیب تهی فقیرترین اقشار کشور بود. اعتراض ها گسترش یافته، شدت گرفت تا در 6 آوریل وارد مرحله جدیدی گردید. هدف گردهم آئی دائمی مقابل ستاد فرماندهی این بود که به صراحت ارتش را تحریک کند تا فرماندهان بالای خود را کنار بگذارد. از میان سودانی ها، تحصیلکرده ها و نیز سالمندترها می دانستند که نظامیانی که در سال 1985 نمیری را سرنگون کردند فقط یک سال حکومت را در دست داشتند و سپس با انجام انتخابات، آن را به غیرنظامیان سپردند. با وجود این، تقریباً همه آن ها، صحنه های جذاب میدان تحریر قاهره، مرکز عمده شورش مردمی در سال 2011 را به یاد داشتند، شورش که موجب شد تا نظامیان مصری، همدست خود، حسنی مبارک را، پس از سی سال ریاست جمهوری، در 11 فوریه همان

سال برکنار کنند.

تظاهرکنندگان خارطوم و دیگر شهرها و ناحیه های سودان، مانند تظاهرکنندگان الجزایری که پس از آن ها در فوریه 2019 و پیش از سودانی ها موفق به تحمیل استعفای اجباری رئیس جمهور به ارتش در 2 آوریل شدند، به خوبی درس تجربه شورش مصر را بکار بستند. این موفقیت، قیام سودان را تشویق کرد تا از نظامیان بخواهد که از هم قطاران الجزایری خود به رغم مناسبات سرکوبگرانه ترشان با مردم، الهام بگیرند. با این همه، الجزایری ها و سودانی ها، هر دو می دانند که قیمومت فرماندهی نظامی بر حاکمیت سیاسی، محور مرکزی «رژیمی» است که «مردم می خواهند سرنگون» کنند. همان گونه که محبوب ترین شعارهای شورش های توده ای منطقه آن را بازتاب می دهند.

همه توانستند ملاحظه کنند که دگرگونی های راس دولت مصر بدون این که بنیان رژیم را تغییر دهد - در واقع، رژیمی که مانند سودان و الجزایر، یکی از سه دولت منطقه است که نیروهای نظامی نهاد □□□□ اساسی را تشکیل می دهد - سه سال بعد، به بازگشت دیکتاتوری به شکلی فوق العاده وخیم تر منجر شد. این بار، جنبش مردمی نه در الجزایر و نه در سودان، ساده لوح نبود و پس از سرنگونی رئیس جمهور، خواستار تشکیل حکومت غیرنظامی ای شد، که قدرت کامل داشته باشد. بدین ترتیب، بین واکنش های شادی هنگام سقوط مبارک به دست نظامیان مصر در سال 2011 که اخوان المسلمین اصلی ترین نیروی سازمان یافته جنبش مردمی آن بود و واکنش بی اعتمادانه و آشوبگرانه جنبش مردمی سودان که برخلاف الجزایر، دارای سخنگوی رسمی است، تفاوت فوق العاده چشمگیری وجود داشت. اطلاعیه ای که «نیروهای منادی آزادی و تغییر» با استقبال از برکناری عمرالبشیر به دست نظامیان در 11 آوریل 2019 منتشر کرد، با جملات زیر آغاز می شود: «مقامات رژیم، کودتائی نظامی انجام داده اند و قصد دارند همان شخصیت ها و نهادهای پیشین را به قدرت بنشانند که ملت بزرگ ما علیه اش قیام کرده است.»

در حقیقت، علاوه بر درس های مشابه مصر، رادیکال بودن جنبش سودان با چنین شکل های تشکیلاتی حفظ شده است. نقشی که دو شکل «انجمن شاغلان سودان» و «نیروهای منادی آزادی و تغییر» ایفا کرده، بر همه روشن است. (3) «انجمن شاغلان سودان» در طول سال های دهه 2010، مرحله به مرحله ایجاد شد و زاده ی مبارزه گروه های حرفه ای گوناگون : نظیر پزشکان، روزنامه نگاران، وکلای دادگستری،

دامپزشکان، مهندسان، و معلمان مدرسه ها و دانشگاه هاست. در اکتبر 2016، پزشکان، روزنامه نگاران و وکلا با تدوین منشوری، انجمن را تاسیس کردند، بدون این که حکومت آن را به رسمیت بشناسد. عمار الباقر، عضو شورای این انجمن توضیح می دهد که این تشکل از طبقه متوسط تحصیلکرده نشئات گرفته است. باوجود این، او می پذیرد که درست نیست معلمان مدرسه را با صاحبان مشاغل آزاد و با طبقه متوسط همانند دانست. در مورد بخشی از روزنامه نگاران نیز می توان همین استدلال را بکار برد.

از سوی دیگر، مثل همه کشورهایی که از دوران طولانی دیکتاتوری و سندیکالیسم دولتی بیرون می آیند، از سال 2019، سودان نیز شاهد بازسازی گسترده جنبش کارگری و انجمن های کشاورزی است. جناح چپ برای انجام تغییرات قانونی که در آن سندیکاها حرفه ای، جای سندیکای صنفی تحمیلی رژیم گذشته را بگیرد، مبارزه می کند. مجادله دیگری طرفداران پلورالیسم سندیکائی را در برابر کسانی قرار داده که سندیکالیسم واحد را ترجیح می دهند و مایل اند از طریق مجامع عمومی، به صورت دموکراتیک آن ها را در دست گیرند. با این همه، طبقه کارگر در اثر فروپاشی گسترده صنایع در دوران رژیم پیشین به سود اقتصاد رانتی در بخش استخراج (نفت تا جداشدن سودان جنوبی در سال 2011، طلا و فلزات و سنگ های معدنی مختلف)، و همچنین به جهت سپردن بخشی از خدمات به مقاطعه کاران خصوصی، فوق العاده ضعیف شده است، که نتیجه آن گسترش شدید بخش اقتصادی غیررسمی (خارج از کنترل دولتی) بوده است.

رادیکالیسم خوب محافظت شده

طولی نکشید که به خاطر یافتن توانائی در تمرکز اطلاعات مربوط به مبارزات، و به برکت استفاده فشرده از اینترنت و رسانه های اجتماعی، انجمن شاغلان به سرعت برجسته شد. بدین ترتیب، این انجمن سخنگوی رسمی گسترش مبارزات از دسامبر 2018 به مثابه نوزائی سندیکالیسم کارگری شد. درست است که در ژوئن 2019، فرماندهی نظامی اینترنت را قطع کرد و تلاش می کرد از طریق دست زدن به خشونت به بسیج پایان دهد. گرچه، چون ترفندهایش با شکست مواجه شد، مجبور شد یک ماه بعد، اینترنت را وصل کند. در این مدت، مبارزان سودانی خارج از کشور، واسطه تداوم مدیریت ارتباطات انجمن شاغلان شدند.

با ایجاد «نیروهای منادی آزادی و تغییر» و اعلام رسمی آن در ژانویه 2019، «انجمن شاغلان سودان» با طیف وسیعی از ائتلافات سیاسی

و سازمان های جامعه مدنی هم پیمان شد که گرایش های گوناگون اپوزیسیون رژیم عمر البشیر را نمایندگی می کرد. این ائتلاف از لیبرال های لائیک یا مذهبیهون میانه رو - مثل حزب کنگره سودان و حزب امه به رهبری صادق المهدی- تا کمونیست ها، ناسیونالیست های عرب و ناحیه گرایان (رژیونالیست ها) را در بر می گرفت.

خانم اشا القریب، مبارز فمینیست و فعال اجتماعی، چهره نمونه «طبقه متوسط و تحصیلکرده»، از این که انجمن شاغلان که خود او را نیز نمایندگی می کند، در درون «نیروهای منادی آزادی و تغییر» جایگاهی نظیر بقیه تشکلات دارد، اظهار تاسف می کند. او ترجیح می داد که انجمن به موازات ائتلاف با نیروهای سیاسی، نقش متحدکننده اش را در جهان کار حفظ می کرد، امری که در جهت دادن به فرایند آن، اعتبار بیشتری می داد. به علاوه، شاید مهم ترین جنبه آن است که روابط بین قدرت هائی که، به عنوان نیرو، بین حساسیت های گوناگون سیاسی در درون «انجمن شاغلان» نمایندگی نمی شوند، با همان مناسبات در درون «نیروهای منادی آزادی و تغییر» یکسان نیست، زیرا در آن جا، وزنه سنت بر نوآوری زائیده قیام، برتری دارد.

بین نسل ها و بین مردان و زنان، به صورت شدیدی در فضای گسترده ی فعالیت سیاسی و اجتماعی سودان، شکاف دوگانه ای وجود دارد، در آن جا، جوانان و زنان - و به ویژه زنان جوان- از سلطه ی مردسالاری، در دو معنای واژه، در درون حزب ها و در زندگی سیاسی به طور کلی، رنج می برند. فمینیست ها و جوان ها، خود را به منزله نیروی کنترل دموکراتیک و انتقادی روند سیاسی احساس می کنند که رهبری آن در درون اپوزیسیون، در دست حزب های سنتی است. در صورتی که وزنه سیاسی جوانان و فمینیست ها در سودان فوق العاده زیاد است.

شورش های سودان که در آن کشور، «انقلاب دسامبر» نامیده می شود، امکان می دهد این نکته را بسنجیم که تا چه میزان فوق العاده ای فنون جدید ارتباطات از جمله رسانه های اجتماعی، قدرت پایگاه های اجتماعی و سیاسی را تحکیم کرده است. یکی از نشانه های چشم گیر آن این بود که پس از برکناری البشیر، ترکیب هیئت گفتگوی «نیروهای منادی آزادی و تغییر» با نظامیان، موج اعتراضی وسیعی را برانگیخت. «نیروهای منادی آزادی و تغییر» مجبور شدند به خاطر انتخاب فقط یک زن در هیئت مذاکره کننده، به طور علنی عذرخواهی کنند، چرا که زنان در گردهم آئی های توده ای اکثریت را تشکیل می دادند.

در وهله اول، «گروه های سیاسی و مدنی زنان» (منسم - برگرفته ازحرف اول نام عربی آن) زنان را در جنبش نمایندگی می کردند. این گروه ها، ائتلافی است که در قیام ایجاد شده و سازمان های فمینیستی وابسته به نیروهای سیاسی اپوزیسیون و چند انجمن دیگر را گردهم می آورد (مهم ترین و قدیمی ترین آن ها «اتحادیه زنان سودان» نزدیک به حزب کمونیست است). با این همه، در این جا نیز، کل بیش از مجموع حزب ها اهمیت دارد، به این معنی که دینامیک حاصل از نشست های زنان وابسته به تشکل های سیاسی و انجمن ها خواست های فمینیستی بزرگتری نسبت به خواست جداگانه هر گروه، بیان می کند. منسم با ابتکار «نه به سرکوب زنان»، یک گروه بندی فمینیستی پویا (دینامیک) است که در سال 2009 تاسیس شد و اکنون در درون «نیروهای منادی آزادی و تغییر» نماینده دارد و یکی دیگر از نقش آفرینان آنست. منسم سهمیه ای چهل درصدی کسب کرده، به این ترتیب ضامن شرکت زنان در شورای قانونگذاری آینده است. باوجود این، فمینیست ها از این که در دولت منتخب «نیروهای منادی آزادی و تغییر»، فقط چهار زن عضویت دارند، رنجیده خاطر شده اند - آن ها از جمله، وزارت دفاع و کشور را در اختیار دارند - و خواهان برابری در همه سطوح هستند.

اگرچه ناظران خارجی، اغلب این جنبه «انقلاب دسامبر» را برجسته کرده اند، یکی دیگر ازبازیگران دینامیک فعال، یعنی «کمیته های مقاومت» نیز در تحلیل های نادری در خارج از کشور، مورد توجه قرار گرفته است. در حالی که، این کمیته ها علاوه بر این که نیروی محرکه این جریان هستند، محرک انتقادی آن، یعنی نیروی سازمان یافته این جوانان شورشی (دختر و پسر) نیز می باشند که در قلب قیام قرار داشته و رادیکال ترین عنصرسازنده آن را تشکیل می دهند، یعنی بخشی که هنوز فشار انقلابی را حفظ می کند. «انقلاب دسامبر» مثل معمول همه قیام ها و انقلاب ها، جوانان را بسیج کرده است (اصطلاح «انقلاب جوانان»، کلیشه تقلیدی رسانه ها از 2011 است که از این نظرزائد است). اما، همان طوری که اکنون می توان در همه بسیج های جوانان در سطح جهان دید، به ویژه درجه بالای «خودسازمان دهی» آن هاست که به یاری فنون ارتباطات مدرن میسر می شود و در جنبش های منطقه از زمان «بهار عربی»، یک نوآوری به شمار می رود.

از چند سال پیش، پیشوایان فکری مدیریت شرکت ها با نوعی نگاه ماتریالیستی ابتدائی توضیح می دهند که این تکنولوژی ها امکان می دهد تا اداره افقی شبکه ها را جایگزین کاربرد هرمی متمرکز

کرد. این ملاحظات، در زمینه سازماندهی انقلابی، بیشتر حقیقت دارد. جهش تکنولوژیک به نقطه ای رسید که امکان داد تا نسلی که شدیداً علیه شکل حزبی متمرکز و مردسالار، که مسئولیت ورشکستی چپ در قرن بیستم به عهده آن بود، حساس شده، در یک شورش جمعی وارد شود. این نکته در بخشی از جهان که عیب های این شکل سازمانی را به افراط سوق داده است، بیشتر واقعیت دارد. در همه صحنه های «بهار عربی» 2011 مثل «بهار دوم» منطقه ای سودان، میلیون ها جوان توانستند با خودسازماندهی شبکه ای، مستقل از احزاب سیاسی (مثل جلیقه زردها در فرانسه) بسیج شوند. واژه جدید «هماهنگی» (به معنای کمیته هماهنگی) جایگزین تمرکزگرائی گذشته شده که در شورش سوریه در جریان فاز اول آن حاضر بود، همان طور که امروز در سودان حاضر است. هماهنگی های محلی، محله های کمیته مقاومت را در شبکه ای سرتاسری در سطح کشور به هم مرتبط می کند.

اختلاف در میان اپوزیسیون

در نخستین ماه های شورش، با استفاده از فلج شدن دستگاه سرکوب، و نیز به خاطر تحکیم آزادی های جدید، از جمله پس از شکست اقدامات سرکوبگرانه در ژوئن 2019، این پدیده ابعاد گسترده ای یافت. با سازماندهی شمار بزرگی از افراد، عمدتاً جوان و از منظر سیاسی سازمان نیافته، در محله های شهرهای بزرگ و نیز مناطق روستائی، «کمیته های مقاومت» تشکیل شد. بدین صورت، ناحیه بحری (خارطوم شمالی) دارای 80 کمیته مقاومت بود که چند صد نفر را گردهم آورده بود. این کمیته های پایه با رد تمرکزگرائی (سانترالیزاسیون)، هماهنگی های محلی بین خود ایجاد کردند که هر کدام به حفظ استقلال خود به شدت دلبسته بود و می خواست آن را حفظ کند. به این دلیل است که به «نیروهای منادی آزادی و تغییر» نمایندگی دادند که سخنگوی جنبش مردمی ای باشند که آن ها پیشتازش به حساب می آوردند. در عین حال، این ماموریت را برای خود قائل بودند تا بر حزب های سیاسی که اکنون در دوران انتقالی ناروشنی درگیر شده اند که بر سازش با نظامیان تکیه می کند، کنترل داشته باشند.

«کمیته مقاومت»، علاوه بر ایفای این نقش، خلأی را که فروپاشی «کمیته های مردمی» بسیار فاسد رژیم گذشته برجای گذاشته پر می کند. وظیفه کمیته های اخیر بسیار متفاوت بود و از خدمات شهری تا نظارت بر شهروندان را در بر می گرفت. کمیته های مقاومت، با سازماندهی بخشی از خدمات شهری، به ویژه پخش عادلانه مواد غذایی کم یاب مثل نان و بنزین، (4) از طریق ایجاد «کمیته های خدمات»، جای

کمیته های قبلی را پر کرده اند. هنگامی که در ماه نوامبر گذشته، وزیر جدید دولت فدرال تلاش کرد با نام گذاری جدید کمیته های مقاومت، آن ها را «کمیته های تغییرات و خدمات» بنامد و تحت سرپرستی «نیروهای منادی آزادی و تغییر» قرار دهد، پاسخ دندان شکنی دریافت کرد. در اطلاعیه ای با امضای چهل هماهنگ کننده و کمیته مقاومت انفرادی، از وزیر و «نیروهای منادی آزادی و تغییر» سخت انتقاد کرده و به آن ها جهت تلاش برای برهم زدن استقلال کمیته های مقاومت و نیز نقش آن کمیته ها در «مقاومت» در برابر نیروهای رژیم پیشین و وظیفه نظارت بر روند سیاسی جاری هشدار دادند.

با توجه به این که «کمیته های مقاومت»، از زمان آغاز آن در دسامبر 2018 در حکم پیشتاز انقلابی است، مطیع سازی یا حذف آن ها پیش شرط الزامی برای قطع آن یا سوق دادن آن به سوی مصالحه با نیروهای رژیم پیشین است. این وضع را سودانی ها «فرود آرام» انقلاب می نامند. سناریو های محتمل دیگر از نظر گروهی ادامه سفر (انقلابی) است یا برای گروهی دیگر فرود اجباری فاجعه بار. از زمان امضای پیمان 17 ژوئیه 2019، بین «نیروهای منادی آزادی و تغییر» و نظامیان که دوگانگی قدرت بین نیروهای مسلح ارتش و جنبش مردمی را نهادینه کرده است، «انقلاب دسامبر» در سه راهی این سه سناریو قرار گرفته است.

این پیمان همچنین، در میان اپوزیسیون، یعنی حزب های لیبرالی و رفرمیست درون «نیروهای منادی آزادی و تغییر» از یک سو، و حزب کمونیست که به فشار رادیکال جوانان در صفوف خودش حساسیت دارد، از سوی دیگر، شکاف ایجاد کرد و موجب قطع رابطه حزب اخیر شد. الشفیع خُضر سعید، عضو برجسته ی پیشین رهبری حزب کمونیست سودان که در سال 2016 به خاطر نافرمانی اخراج شده بود، به موفقیت روند در جریان تاحدی خوش بین است. او را به منزله مغز متفکر در سایه عبدالله حمدوک، نخست وزیر دولت انتقالی و دبیر اجرایی پیشین کمیسیون اقتصادی سازمان ملل متحد برای آفریقا و نیز عضو پیشین حزب کمونیست سودان تلقی می کنند.

آینده ی فرایند انقلابی سودان حول دو سوال کلیدی می چرخد: مسئله سیاست اقتصادی و مسئله انتقال قدرت به غیرنظامیان. حکومت انتقالی سودان مانند حکومت های محصول «بهار عربی» در تونس و مصر، تاکنون کوشیده با تعالیم نئولیبرالی که موجب سرنگونی عمرالبشیر شد، همخوانی داشته باشد. ابراهیم البدوی، وزیر اقتصاد و مالی، که مدت ها اقتصاددان بانک جهانی و سپس از مدیران مراکز پژوهشی دویی و

قاهره بود، در ماه دسامبر 2019 اعلام کرد که سوبسید بنزین را بتدریج در سال 2020 قطع خواهد کرد. در مقابل اعتراض مردمی، «نیروهای منادی آزادی و تغییر» او را قانع کرد تا حرفش را پس بگیرد. او حتی به اهالی تضمین داد که سوبسیدهای دیگر، از جمله نان حفظ خواهند شد.

اوضاع اقتصادی به سرعت وخیم تر می شود: تورم غیرقابل مهار شده است، پول کشور در بازار سیاه به نصف ارزش رسمی رد و بدل می شود، نرخ بیکاری جوانان پیرامون 30 درصد است و بسیاری از مردم خوراک ناچیز خود را در بخش اقتصاد غیر رسمی یا کارهای ناپایداروگذرا جستجو می کنند (اوبریسم دامن سودان را نیز گرفته است) - باید شرایط پاندمی کوروناویروس را هم اضافه کرد که بر وخامت اوضاع افزوده و سودان را نیز مثل نقاط دیگر جهان فلج کرده است. حتی اگر دولت انتقالی خیلی زود و فعالانه علیه شیوع ویروس وارد عمل شد، کند شدن شدید فعالیت اقتصادی قابل پیش بینی است.

حکومت سودان، مانند دولت های مصر و تونس، منتظر دریافت موهبت نجات بخش از کشورهای ثروتمند و لطف سازمان های گوناگون نظم اقتصادی جهانی مستقر در واشینگتن است. به این جهت بود که ژنرال عبدالفتاح البرهان، رئیس شورای نظامی انتقالی و رئیس کنونی شورای حاکمیت، توجیه ملاقات خود با بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل، در اوگاندا در فوریه گذشته را، برای از انسداد خارج کردن دریافت کمک از امریکا اعلام کرد. باوجود این، این ملاقات با نکوهش های زیادی در سودان مواجه شد. پیش از این که بحران بهداشتی جهانی همه حساب ها را برهم زند، چشم اندازکمک اقتصادی بین المللی به خاطر رادیکال بودن جنبش سودان، به شدت به مخاطره افتاده بود. در این مرحله، غیرممکن است تخمین زد که چگونه این رادیکالیته (قاطعی) خواهد توانست در دوران پاندمی دوام آورد زیرا یکی از پیامدهای آن توقف بسیج اعتراضی در سطح جهان است از هنگ کنگ تا شیلی و از الجزایر تا فرانسه.

علاوه بر اقتصاد، مسئله دیگری آینده مصالحه های انجام شده در سودان را به مخاطره می اندازد که پردردسرتراست: و آن هم مسئله نظامیان است. نیروهای لیبرال و رفرمیست بین دو شاخه یک گازانبر قرار دارند، که یک شاخه آن پایگاه رادیکال آنان است که خواهان انجام انتقال کامل قدرت به غیرنظامیان، از جمله کنترل نهادهای انتخابی بر نیروهای مسلح، هستند و شاخه دیگر آن دلبستگی نظامیان به استقلال خود و حتی حفظ کنترلی است که مدت های طولانی بر نهادهای

غیرنظامی داشتند.

صادق المهدی معتقد است که می تواند دو قطب مخالف را با طولانی تر کردن دوره انتقالی با همدیگر سازش دهد. این رهبر مذهبی و سیاسی 85 ساله، که شخصیتی برازنده و دارای فرهنگ بالاست (او فارغ التحصیل دانشگاه اکسفورد است)، با نیروی فکری و شکل فیزیکی خود موجب حیرت شده است. او که طرفدار اصلی «فرود آرام» است، در زمینه های کاملاً گوناگون به راه حل میانی دلبسته است. و بدین ترتیب، در مورد مسئله لائیسیت، او معتقد به همزیستی شریعت و موقعیت شخصی مدنی دلبخواهی ست. اما، میانجی گری در مورد مسئله نیروهای مسلح به حسن نظر خود آن ها بستگی دارد.

به خاطر وجود دودستگی بین نیروهای منظم ارتش با فرماندهی ژنرال عبدالفتاح البرهان از یک سو، و نیروهای حمایت سریع، یعنی نیروهای شبه نظامی که در نسل کشی دارفور دست داشتند و بعداً بخش لاینفکی از نیروهای ارتش شدند و رهبرش محمد حمدان دقلو معروف به حمدتی معاون شورای نظامی انتقالی است و کمیته خدمات از طرف دیگر، بسیاری تحلیل بالا را درست می دانند. تلاش برای قتل حمدوک در 9 مارس و نیز شورش یک بخش از نیروهای امنیتی که هنوز در حسرت رژیم گذشته به سر می برند، نشان دهنده گونا گونی ترکیب نیروهای ضدانقلابی محلی است که به دو جناح نیروهای ارتش که مورد حمایت ائتلاف سه گانه ارتجاع منطقه مرکب از پادشاهی سعودی، امارات متحده عربی و مصر هستند، محدود نمی شود.

با این حال، انقلابیون در جهت بدنه نیروهای مسلح هیچ اقدام سیاسی سازمان یافته ای انجام نداده اند. با وجود این که همبستگی نظامیان با جنبش مردمی، عنصری تعیین کننده در تصمیم فرماندهان آن ها برای خلاصی از شر البشیر و نیز خودداری از ادامه سرکوب در ژوئن گذشته بود. با این همه، آژیتاسیون سیاسی پراکنده ای که نسبت به نیروهای مسلح از همان آغاز قیام صورت می گرفت، اخیراً دوباره آشکارا اظهار شده است. در فوریه گذشته، بازنشستگی اجباری افسران جوان که از دست زدن به سرکوب جنبش مردمی خودداری کرده بودند - مشهورترین چهره آن، ستوان محمد صدیق ابراهیم است که یک قهرمان مردمی شده - موج بزرگی از اعتراض برانگیخت که به درگیری با نیروهای سرکوبگر منجر شد. فرماندهی نظامی مجبور به عقب نشینی شد و افسران را در سمت های خود ابقاء کرد.

مهم ترین امتیاز اردوگاه انقلابی در سودان، عزم و اراده بزرگ آن

است. عبدالسلام کشا، رهبر سازمان های شهیدان که پسرش در اوایل قیام کشته شده بود، آن گاه که به او می گویند نظامیان برای حفظ امتیارات شان ابائی از کشتن ندارند، بهتر از هرکسی توضیح می دهد: «آن ها آماده کشتن هستند، اما ما، ما هم آماده مرگ هستیم».

لوموند دیپلماتیک، مه 2020

پاورقی ها :

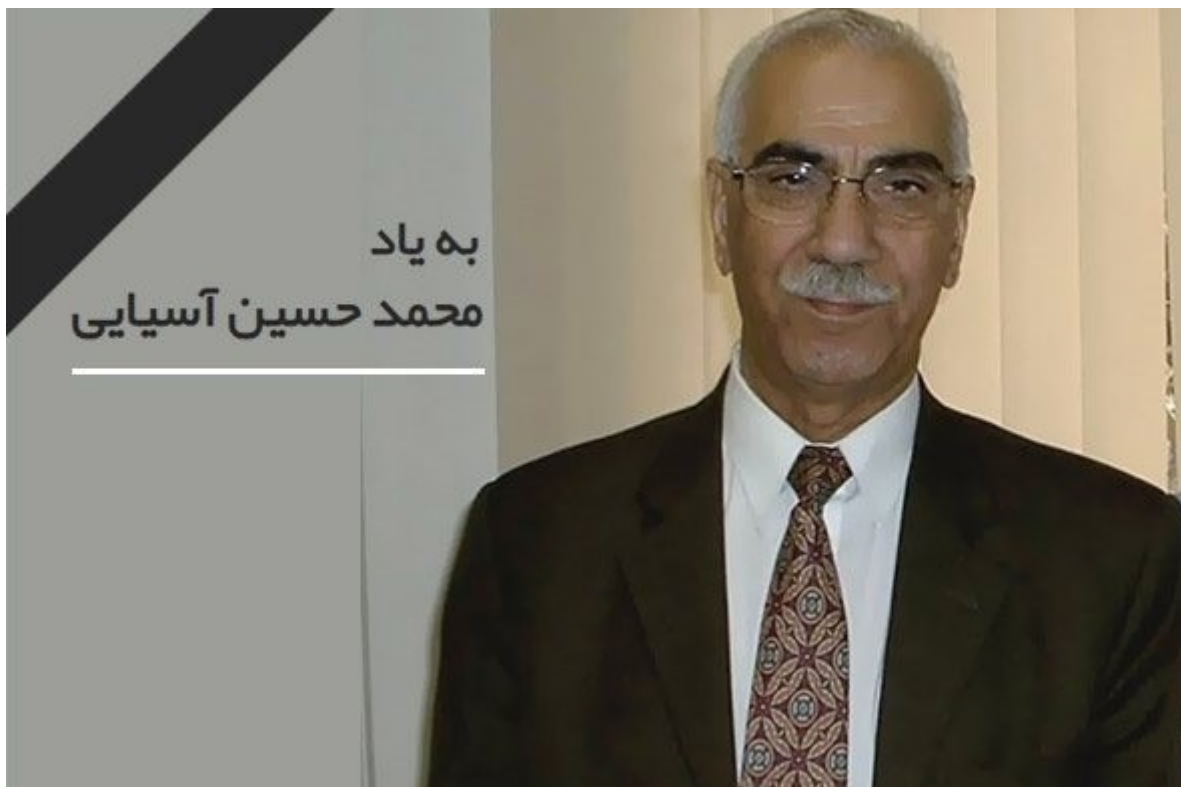
1 - از انور عواد، مصطفی خمیس، خدیجه الدوحی، محمد عبدالقیوم و طلال عفیفی که در تهیه این گزارش در فوریه گذشته نقش داشتند، سپاسگزارم. همچنین از شخصیت هائی که مصاحبه کرده اند ولی نامشان نیامده است، متشکرم.

2 - آلن گرش، "سودان پی از دیکتاتوری"، لوموند دیپلماتیک، اکتبر 1985.

3 - <https://ir.mondediplo.com/article3184.html>

Aidan Lewis, « Revolutionary squads guard Sudan's bakeries – 4 to battle corruption », Reuters, February 19th, 2020

به یاد محمد آسیایی



(1315 - 1398) (1936 - 2020)

محمد آسیایی، دوست و رفیق دیرین ما، از میان ما رفت.

زنده یاد محمد آسیائی، متولد 1315 در شوشتر، بامداد 15 اسفندماه 1398 (5 مارس 2020)، در اثر ابتلا به بیماریِ کووید-19، در تهران درگذشت.

محمد، در دوران مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری پهلوی، در سالهای 1340-1350، از فعالان سازماندهی دانشجویان در خارج از کشور بود. او در آن دوران نقشی فعال و بارز در سازماندهی دانشجویان در فدراسیون فرانسه کنفدراسیون بر عهده داشت.

همزمان، در دهه 1350، و به عنوان یکی از اعضای سازمان «سازمان دانشجویان ایران» و «سازمان دانشجویان ایران»، محمد آسیایی در فعالیتهای مارکسیستی خارج از کشور شرکت داشت و در انتشار نشریه «تئوریک» این سازمان، «سازمان دانشجویان ایران» مشارکت کرد.

در پی انقلاب بهمن 1350، محمد، همراه با بسیاری از فعالان «سازمان دانشجویان ایران» و دیگر رفقای همسازمانیاش، پس از سالها دوری،

به ایران بازگشت و تا مدتی قبل از یورش ارتجاع جمهوری اسلامی به سازمان‌های آزادی‌خواه و چپ، در **مجلس شورای اسلامی** فعالیت‌های سیاسی خود را، این بار، در برابر حکومت اسلامی ادامه داد. محمد دوبار اسیر بیدادگاه‌های این رژیم شد، با این همه تشخیص داد که در ایران بماند و در آن جا، با وجود همه مشکلات و موانع سیاسی و اجتماعی، مشغول به کار شود و زندگی نماید. او اما در عین حال، و همواره، اوضاع ایران را از درون مطالعه می‌کرد و در گفت‌وگوهای سیاسی در جهت راه‌یابی نظری و فکری برای گذار به آزادی و دموکراسی در ایران کوشا بود.

محمد، فردی اجتماعی، سیاسی، آزادی‌خواه، روشن‌بین، روشن‌فکر و تام و تمام لائیک بود. او با تاریخ ایران، به‌ویژه با تاریخ معاصر آن، از جمله انقلاب مشروطه، دوران ملی کردن صنعت نفت... آشنای نزدیک داشت. او همچنین از شرایط و ویژگی‌های جامعه سنتی و در عین حال مدرن ایران، در بغرنجی‌ها و تضادهایش، شناختی تیزبین و چندجانبه داشت، به طوری که بیشتر اوقات با لفاظی‌های سطحی و جزم‌گرایانه‌ی مرسوم در محیط چپ سنتی، در عین پای‌بندی به سوسیالیسمی آزادی‌خواهانه، زاویه پیدا می‌کرد.

دوستان محمد در داخل و خارج کشور، همواره از صمیمت‌ها، همدلی‌ها، هم‌کوشی‌ها، همراه با خنده‌های شاد او یاد می‌کنند. محمد، در شرکت بیمه‌ای که از قدمای آن بود، هیچ‌گاه از مدد رسانی، غم‌خواری و مراقبت و مواظبت از دیگران و توجه به مشکلات مالی و مادی مراجعه کنندگان، فرو گذار نمی‌کرد. از یاری به دیگران هیچ‌گاه باز نایستاد. همکاران او نمونه‌های فراوانی از انسان‌دوستی او یاد می‌کنند.

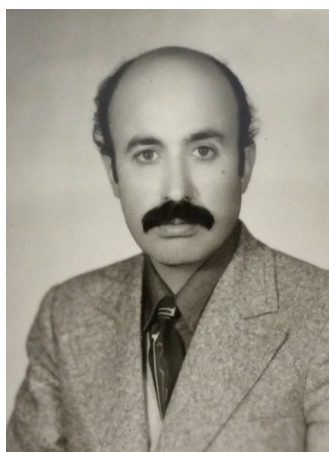
محمد زندگی پرتلاطمی داشت. از خیلی خطر‌ها جان‌ش را سالم به دَر بُرد ولی شوربختانه سرانجام قربانی پاندمی در ایران شد.

درگذشت محمد آسیایی را به همسر و فرزندان او، گلنار، فیلیپ و کاوه تسلیت می‌گوئیم.

یاد محمد زنده و گرامی باد!

جمعی از دوستان محمد آسیایی

در گرامی داشت یاد ایرج عزیز (کاک اسماعیل)



“نقدر سا چلارین رنگی قشنگ دیر” ایرج
“آخ ساچین داهی رنگی یوخ دور” بلقیس
“یوخ یوخ چوخ قشنگ دیر” ایرج
آخرین جملات ایرج به همسرش ! *
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

ایرج کشکولی روز 14 اردیبهشت ماه 1399 در حومه پاریس از میان ما رفت. این روز مصادف است با سالگرد کشته شدن دو تن از رفقایاش خسرو صفائی و گرسیوز برومند. (اردیبهشت 1355)

غم از دست دادن رفیقی چون ایرج آن چنان سنگین است، که کلمات از شرح آن عاجزند. لازم نیست در مدح او مرثیه خوان مرگ او بود، زیرا او خود در سالهای پر تب و تاب زندگی مبارزاتش نشان داد که انسانیست بزرگ. ایرج نماد آرمانخواهی و تساوی طلبی بود. بسیاری از ما خود را در وجود ایرج کشف کردیم. او نافی دو رژیم سلطنتی پهلوی و جمهوری اسلامی بود و تا پایان عمر نیز بر این باور ماند.

رفیق ایرج در سال 1317 در روستای برشنه از توابع اردکان فارس دیده به جهان گشود. دوران دبستان را در اردکان و گچساران و دوره متوسطه را در دبیرستان حاج قوام شیرازی به پایان رساند. در دوران تحصیل در دبیرستان حاج قوام به صفوف مبارزات سالهای پیش و پس کودتا پیوست. در تحولات ملی شدن صنعت نفت فعال بود و از ماه‌ها پیش از کودتای 28 مرداد در تظاهرات‌هایی که هر روز در جریان بود، شرکت فعال داشت. در این دوران با ناصر خان قشقایی که سناتور و خسرو خان قشقایی که نماینده مجلس شورای ملی و هوادار جبهه ملی بودند، همکاری نزدیکی داشت. در سال 1339 برای ادامه تحصیل به کشور آلمان رفت و در شهر مونیخ ساکن گشت. او در این شهر به صفوف کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی پیوست و از همان ابتدا برای تغییر اوضاع سیاسی ایران هیچ راهی جز رفتن به ایران و مبارزه قهرآمیز توده‌ای با رژیم شاه تصور نمی‌کرد. و با این ایده بود که به تشویق زنده یاد رفیق و هم‌رزم خود عطا کشکولی حسن آقایی همکاری خود را با سازمان انقلابی حزب توده ایران، که از کادرهای جوان جدا شده از حزب توده ایران، تاسیس یافته بود، آغاز کرد. از این تاریخ به بعد دور جدیدی از زندگی و مبارزات او شکل گرفت. او بارها علنی و مخفی به ایران رفت و با مخالفین رژیم تماس گرفت. هم‌زمان با برگزاری اولین نشست جوانان انقلابی به سال 1343 که به نشست تدارکاتی سازمان انقلابی معروف گشت، همراه با رفیق عطا کشکولی حسن آقایی در قیام بهمن قشقایی‌ها علیه رژیم شاه در فارس شرکت نمود. و پس از برگشت از میان قشقایی‌ها، همراه با هیأتی برای گذراندن دوره آموزشی به چین توده‌ای سفر نمود. در سال 1344 کنفرانس دوم سازمان انقلابی در بلژیک برگزار گردید و هفت ماه بعد از این نشست یعنی در سال 1345 گروهی از اعضا سازمان انقلابی جهت فراگیری شیوه جنگ پارتیزانی به کوبا اعزام شدند که ایرج نیز یکی از آنان بود.

در سال 1347 به سازمان انقلابی خبر رسید که عده‌ای از جوانان انقلابی کُرد از جمله اسماعیل شریفزاده، ملا آواره و سلیمان معینی و برادرش بعنوان پیشاهنگان جنبش نوپای مبارزه مسلحانه در کردستان علیه رژیم پهلوی قیام کرده‌اند. ایرج کشکولی همراه عده دیگری از کادرها و رهبران سازمان برای شرکت و یاری و کمک به این مبارزان به کردستان اعزام شدند. او توانست خیلی سریع در بکره‌جو زبان کردی را فرا گیرد و حتی اغلب مترجم رفقای دیگر می‌شد. عشق او به توده‌ها بویژه به پیشمرگان مبارز کُرد که شبانه‌روز در میان‌شان بود، به او کمک کرد که بتواند پای صحبت‌های آن‌ها بنشیند، با آن‌ها درد دل کند، از تجاربشان بیاموزد و به مشکلاتشان یاری برساند، زبان کردی

را در خلال همین پیوند و یکی شدن با آنها به خوبی یاد گرفت. او دیگر چنان با پیشمرگان دوست و یکی شده بود که آنان "کاک اسمال" را یکی از بستگان خود می‌دانستند، اغلب یا تک تک در راهپیمایی با آنها گفت و گو می‌کرد و یا در جمع‌شان پای درد دل‌شان می‌نشست. کافی بود ربع ساعتی با کسی به گفت و گو بنشیند تا دل آنان را به دست بیاورد.

زندگی‌اش توأم با تلاش و مبارزه‌اش بی‌وقفه ادامه داشت. او تلاش و مبارزه برای سوسیالیسم را هیچ وقت فراموش نکرد. زمانی نیز مسئولیت سازمان انقلابی را در هندوستان به عهده داشت. او در سال 1355 برای رفتن به ایران عازم افغانستان شد تا از این طریق خود را به رفقاییش در ایران برساند، که خیانت سیروس نهاوندی این برنامه‌اش را نقش بر آب کرد. رفیق ایرج هم‌زمان با انقلاب بهمن 1357 برای شرکت در مبارزات مردم به ایران رفت و در کنفرانس چهارم سازمان انقلابی در اردیبهشت 1358 به عضویت دفتر سیاسی آن انتخاب شد. او در اولین کنگره حزب رنجبران در تهران در پنجم دی‌ماه 1358 هم به عضویت دفتر سیاسی حزب انتخاب شد.

زندگی سراسر مبارزه ایرج برای بیان و نوشتن پایانی ندارد. در یک کلام می‌توان گفت: زاده شد که مبارزه کند.

بعد از شکست مبارزه مسلحانه عشایر علیه رژیم جمهوری اسلامی در تابستان 1361 ایرج به کردستان رفت. او در کردستان از حزب رنجبران کناره‌گیری کرد و در وضعیتی قرار گرفت که دیگر جایی برای خود در آن فضا نمی‌دید. بدون هیچ ادعا و اعتراضی، بدون این که کسی را نشانه بگیرد و مقصر بداند، با صداقت تمام از صف حزب رنجبران ایران کنار کشید و هر چند مورد بی‌مهری قرار گرفت ولی او همیشه برخوردش به حزب مثبت بود. هر چند که این زخم دردناک بود اما او نه تنها خم به ابرو نیاورد و کلامی نیز علیه آنها نگفت، بلکه همیشه از یاران سابق به نیکی حرف زد. ایرج سپس به فرانسه رفت و آنجا ساکن شد.

توانی عظیم و منشی والا لازم است که انسان بتواند چنین تجربه تلخ و دردناکی را تحمل کند. اما او با وجود سالیان دراز و ابتلا به انواع بیماری‌های سخت، این درد درون را تحمل کرد. با آن زیست و آن را با خود به زیر خاک برد. اخلاق و صداقتش ستودنی و نمونه است.

با عرض تسلیت و همدردی به خانواده محترم کشکولی به ویژه رفیق

بلقیس و عزیزانمان پرویز، ایران، بهار و سام و آنا.

درود به انسانی والا چون ایرج کشکولی

یادش همیشه گرامی باد!

چهارم مای 2020

*- چقدر رنگ موها قشنگه

- آخ، موها دیگر رنگی ندارند

- نه، نه، خیلی قشنگ شده

فرامرز پاکزاد، علی حجت، فرخ برزین، مسعود فتحی، اصغر مطلق،
سیامک مؤیدزاده، عمر شیخ‌موس، کریم پیروتی، ناصر قاضی‌زاده، حسن
قاضی، رابعه مهین، احمد شافعی، باقر مرتضوی، زمان مسعودی، نصرت
تیمورزاده، مهدی ذوالفقاری، فریدون رم، رضا مهاجر، عزیز ماملی،
-رئوف کعبی، عطا حسینی، پرویز مهرافشان، عطا قروینیا، لیلا رفیع
نوری، مجید مسرور، رویا بخشی، هوشنگ گلاب‌دژ، عباس دهقان، فریبرز
کشاورز، همایون توانا، پروین دهقان، فریدون جعفری، هومان کشکولی،
فیروز پژهان، مهین شافعی، حسین شافعی، رحمان خادمی.